

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و سوم، دوره جدید، شماره ۱۹، پیاپی ۱۰۹، پاییز ۱۳۹۲

بررسی فرآیند انقراض سلسله‌ی والیان اردلان در عهد ناصری (تمرکزگرایی، ادغام و انحلال)

روح‌الله بهرامی^۱
پرستو مظفری^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۷

تایخ تصویب: ۹۲/۸/۲۶

چکیده

سال ۱۲۸۴ قمری نقطه‌ی عطفی در تحولات سیاسی کردستان اردلان بود. مقارن این سال شاهنشاه مقتدر قاجار، ناصرالدین شاه، در پی اعمال سیاست تمرکزگرایی، پس از مرگ والی اردلان از تفویض دوباره‌ی قدرت به اعضای این خاندان خودداری کرد. وی با انتصاب یکی از شاهزادگان قجری به نام فرهاد میرزا معتمدالدوله در این منطقه، به سلطه‌ی سیاسی چندصد ساله‌ی خاندان بانفوذ محلی اردلان خاتمه داد. این پژوهش با اتخاذ روش تاریخی و با بررسی چگونگی شکل‌گیری روابط پیرامون و مرکز، ضمن روشن

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه رازی کرمانشاه. dr.bahrami2009@gmail.com
۲. کارشناس ارشد تاریخ گرایش ایران اسلامی. parastoomozafari@yahoo.com

کردن دلیل و چگونگی فروپاشی این حکومت محلی، در صدد است علل و عوامل این انقراض و پیامدهای ناشی از آن را مورد بحث قرار دهد و در پاسخ به این پرسش‌ها و ابهامات نشان دهد که سیاست قاجاری کردن ایران، تمرکزگرایی سیاسی و تمایل شدید قدرت فزاینده‌ی نظام استبدادی به تجمیع و ادغام پیرامون در مرکز، اختلافات درونی خاندان اردلان، ضعف سیاسی آخرین والیان اردلان و نارضایتی عمومی، مقارن با رشد روزافزون قدرت سلطانی ناصرالدین شاه و سیاست تغییر در شیوه‌ی حاکمیت محلی و نظام والی‌گری نقش مؤثری در انحلال حکومت اردلان‌ها داشته است.

واژگان کلیدی: کردستان، اردلان، حکومت محلی، قاجار،

فروپاشی.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های ملموس در بررسی تاریخ هر حکومتی چگونگی شکل‌گیری حکومت‌ها و ماهیت سقوط آن‌ها است. حکومت محلی اردلان به عنوان حکومتی محلی و ریشه‌دار که بیش از شش قرن بر بخش‌هایی از جنوب کردستان بزرگ حکم می‌راند، از این قاعده مستثنی نبود. هر چند با مطالعه‌ی منابع محدود و انگشت‌شمار تاریخ محلی اردلان‌ها، نمی‌توان به گزارشی مدوّن درباره‌ی دلیل سقوط و فروپاشی آنان به گونه‌ای مشخص و جداگانه دست یافت، اما می‌توان به طور غیرمستقیم با نشانه‌شناسی ضعف و زوال این حکومت در سال‌های پیش از تثبیت قدرت قاجارها فرآیند ادغام، جذب و سرانجام انحلال قدرت محلی و پیرامونی بنی‌اردلان را در عهد ناصری آشکار کرد.

نخستین نشانه‌های فرایند همکاری و همراهی / فرایند پذیرش سیطره‌ی قدرت مرکزی توسط اردلان‌ها، با حمایت و اعطای القاب و عناوین رسمی از سوی دولت صفوی به حکومت بومی محلی اردلان‌ها آغاز شد. به این شکل نفوذ قدرت صفویان در درون

حکومت محلی اردلان‌ها صورت گرفت. بر پایه‌ی برخی تحقیقات و پژوهش‌ها ریشه‌های شکل‌گیری قدرت این خاندان در جنوب کردستان بزرگ به دوره‌ی مغول بازمی‌گردد (اردلان، ۱۳۸۷: ۲۸). پس از سقوط تیموریان به دلیل آشوب‌ها و نابسامانی‌های ایران در این دوران و فقدان نظام سیاسی متمرکز، کردهای اردلانی توانستند در این فراغت تا جلوس شاه عباس اول صفوی، به تثبیت قدرت و موقعیت خود در شهرزور و بخش‌هایی از نواحی کوهستانی کردستان و کرمانشاه امروزی پردازند (گلزاری، [بی‌تا]: ۱۴۰/۱) و در اوایل صفویه با قلمرو و قدرت تقریباً مستقل و خودمختاری عرض اندام کنند (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۹۶). موقعیت جغرافیایی قلمرو حکام اردلان در تلاقی امپراتوری‌های ایران و عثمانی، خواسته یا ناخواسته آن‌ها را وارد دسته‌بندی‌های سیاسی دو دولت می‌کرد. مهم‌ترین پیامد این مسئله از بین رفتن بخشی از مستملکات ارضی آنان بود. گرچه اردلان‌ها در این گیرودار گاه به صفویان و گاه به عثمانی‌ها متمایل بودند، اما به هیچ‌یک از این دولت‌ها اعلام متابعت رسمی نمی‌کردند (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۸۵). در اوان ظهور شاه عباس بخش عمده‌ی قلمرو بنی‌اردلان در کوهپایه‌های شرقی زاگرس بود. تعلق خاطر این خاندان متنفذ ایرانی نسبت به وطن، با وجود داشتن اشتراکات مذهبی با ترکان عثمانی، آنان را واداشت تا بین ایران و عثمانی ایران را انتخاب کنند (همان). همزمان با اعمال قدرت شاه عباس کبیر و اجرای سیاست تمرکزگرایی، تأسیس عنوان والیگری در چهار قلمرو مرزی صورت گرفت که ویژگی‌های مشترک سیاسی و اجتماعی داشتند و کردستان به عنوان یکی از ولایات تابعه و پیرامونی دولت صفوی در مدار قدرت مرکزی قرار گرفت (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۴). مدتی پس از بحران تمرکز سیاسی قدرت، ایجاد تمرکز قدرت در ایران عهد صفوی و اعطای عنوان والی به حکام محلی - بومی خاندان اردلان نشان‌دهنده‌ی شکل‌گیری و تداوم این تمایل و تحرک سیاست مرکزی برای قرار دادن تمایلات مرکزگريزانه بر مدار هسته‌ی مرکزی قدرت بود. ایجاد پیوستگی بیشتر این حکومت محلی با مرکزیت قدرت، تقویت و تزریق عنصر دیگری برای متابعت و از جمله شروط لازم برای تداوم این متابعت از مرکز به شمار می‌رفت. این مسئله با تجهیز برخی از نیروهای بومی برای حمایت از سیاست‌های قدرت مرکزی عملی می‌شد و والی را مکلف می‌کرد در

مواقع ضروری سپاهیان بومی خود را برای خدمت به شاه صفوی اعزام کند و بدین شکل به حمایت قدرت مرکزی پردازد (بهرامی، ۱۳۹۰: ۵۶). این حمایت نماد اطاعت و پیروی از حاکمیت مرکزی بود. در کنار این اقدام، وصول بخشی از مالیات و ارسال هدایا برای شاه روند بعدی ادغام در حوزه‌ی اقتصادی را رقم زد؛ اینکه حکومت پیرامونی اردلان باید بخشی از مبالغ مالی (درآمدها، مالیات‌ها و هدایا) حوزه‌ی حکومت بومی و پیرامونی خود را به نحوی برای قدرت مرکزی می‌فرستاد و با این کار بخشی از منابع مالی پیرامون به حاکمیت مرکزی اتصال می‌یافت و جریان اقتصاد بومی - محلی با جریان قدرت اقتصادی مرکزیت اداری - سیاسی صفویان پیوند می‌خورد؛ کاری که پیش از آن در حکومت بومی - محلی بنی‌اردلان سابقه نداشت (همان). با آغاز همکاری ساخت سیاسی قدرت بومی در گردونه‌ی ساختار سیاسی قدرت مرکزی، ولایت اردلان بخشی از قلمرو جغرافیای سیاسی صفویان شد. اعطای عنوان والی که در ردیف یکی از بالاترین ارکان ساختار سیاسی - اداری قدرت دولت صفوی بود، به حاکم‌نشین کردستان، حاکم مستقل اردلان‌ها را در مدار سیستم متمرکز قدرت سیاسی صفویه ادغام می‌کرد و بدین شکل ولایت اردلان و والی آنجا هر دو از لحاظ ارضی و سیاسی جذب سیستم قدرت متمرکز صفوی شدند. تکمیل این سیاست به تداوم و اجرای آن در مراحل بعدی نیاز داشت و تداوم و تکامل این رویکرد، تابعی از توان و اقتدار نفوذ قدرت مرکزی بود. چنانکه گفتیم، رویکرد ادغام در عهد شاه عباس آغاز شد و با توجه به اقتدار و نفوذ شاه عباس کبیر، ادغام ارضی و ساختاری در عرصه‌ی سیاسی به وقوع پیوست. در مراحل بعدی از ابزارهای دیگر برای تثبیت قدرت مرکزی در کردستان اردلان استفاده شد. ازدواج و پیوند سیاسی خاندان بومی اردلان با خاندان شاهی صفویه برای جذب و یکسان‌سازی در عرصه‌ی مناسبات سببی، روحی، عاطفی و خاندانی یکی از این ابزارها بود؛ موضوعی که در دوره‌ی قاجار با بررسی روابط دولت مرکزی با حکومت محلی اردلان بیشتر دیده می‌شود. پیوندهای سببی در فرآیند سلطه، جذب و انحلال حکومت محلی اردلان‌ها نقش مؤثری داشت. گرچه در برداشت اولیه، این نوع پیوندها تضمین تداوم تسلط سیاسی والیان اردلان و در مقابل،

ضمانت وفاداری حکومت محلی به شخص شاه را تداعی می‌کنند، (اردلان، ۱۳۹۰: ۵) اما همیشه «... قران‌السعدین و اجتماع‌النیرین» وافی به مقصود نبوده است (مصنف، ۲۵۳۶: ۹۱). در عرصه‌ی اقتصادی و مالی مدیریت ولایت اردلان قبل از آن با خودپسندی مواجه بود. پیوند سیاسی ساختار قدرت بومی با اقتصاد متمرکز و سیستم و ساختار اقتصادی حاکمیت مرکزی با توسعه‌ی نفوذ دولت‌های پیشین بر قدرت و غلبه‌ی نظامی مبتنی بود. پیش از این هیچ‌گاه ادغام ساختار اقتصاد بومی با مرکزی به دلیل فقدان امنیت سیاسی و تمرکز پایدار در امارت کردستان پدید نیامده بود؛ اما با اوج اقتدار حاکمیت صفوی در عهد شاه عباس اول و ادغام سیاسی و ارضی حکومت بومی اردلان‌ها، این روند در بعد اقتصادی هم آغاز شد. درآمدهای مالیاتی و وجوه اقتصادی باید در گردونه‌ی محاسبات قدرت مرکزی قرار می‌گرفتند و رفته‌رفته در سیستم اقتصادی متمرکز حاکمیت صرف می‌شدند. جذب یکباره‌ی این سیستم با توجه به شرایط سیاسی و جغرافیایی، نه تنها در کردستان، بلکه در ولایات سه‌گانه‌ی دیگر که در مرزهای غربی ایران در عهد صفویه پدید آمده بودند، چندان امکان‌پذیر نبود. شاه عباس با تأسیس منصب والی‌گری و تأسیس چهار ولایت نیمه‌مستقل و شناخت قدرت بومی - محلی از طریق دادن مشروعیت سیاسی در حوزه‌ی اقتصادی، فقط به ابراز اطاعت سیاسی، دادن لقب والی، تأمین منابع مالی این والی‌نشین از محل درآمدهای خود بسنده کرد و در کنار پذیرش بخشی از درآمدهای این ولایت به عنوان هدایا و پیشکش‌های خان یا والی اردلان و گاه دریافت وجوه ناچیز ترجیح داد که درآمدهای این ولایت صرف تنظیم امور سیاسی - نظامی قدرت بومی وابسته به مرکز در محل شود؛ بنابراین دادن اختیارات ویژه به چهار والی‌نشین، از جمله والی‌نشین کردستان، اقدامی در همین راستا بوده است (میرزا سمیعا، ۱۳۶۴: ۴). به این ترتیب، زمینه‌های جذب و ادغام کردستان به مرکز در حوزه‌های سیاسی، جغرافیایی، مالی و عاطفی در عهد صفویه تا این حد فراهم شد؛ به طوری که قدمی مهم در فرآیند حذف کامل قدرت بومی در ساختار قدرت مرکزی در عهد قاجار محسوب می‌شود؛ زیرا در اواخر حکومت صفویه، به دلیل ضعف سیاسی دولت مرکزی و در دوران حاکمیت‌های کوتاه‌مدت و ناپایدار افشاریه و زندیه زمینه‌های تاریخی و فضای سیاسی لازم برای تکمیل چنین فرآیندی پدید نیامد.

با ظهور قاجارها و با تغییر رفتار و رویه‌ی سیاسی - اقتصادی پس از دوره‌ی نخست قاجاریه، جذب و انحلال قدرت بومی اردلان‌ها در حکومت قاجاریه با اوج‌گیری قدرت استبدادی حاکمیت مرکزی و تمرکزگرایی روزافزون در عصر ناصری صورت گرفت و در کنار شکل‌گیری عناصر تأثیرگذار دیگر، روند انحلال و ادغام نهایی قدرت بومی - محلی اردلان‌ها را در عهد سلطان صاحبقران قاجاری فراهم کرد. ناصرالدین شاه که در سایه‌ی استبداد مستمر و تحرک بسیار آرام دوران حکومت خویش توانسته بود بیش از هر دوره‌ای بر شئون مملکتی مسلط شود، دایره‌ی نفوذ و اقتدار اردلان‌ها را محدودتر کرد و عوامل انقراض آنان را به راحتی و بدون کوچک‌ترین مشکلی فراهم کرد.

با این مقدمه روشن است که از هم پاشیدگی بدنه و سیستم این حکومت محلی در عهد ناصری، طی فرآیندی از صفویه تا قاجاریه شکل گرفته و مجموعه علل و عواملی در این دوره بسته به شدت و ضعف خود، در انحلال و فروپاشی نهایی قدرت خاندان اردلان در عهد ناصری نقش داشتند. بخشی از این مجموعه عوامل از اوضاع داخلی کردستان اردلان در دوره‌ی قاجار و عملکرد والیان اردلانی نشئت گرفته است و بخشی به سیاست‌های داخلی و خارجی حکومت مرکزی در ارتباط با قدرت‌های بومی و پیرامونی مربوط است. در ادامه به بررسی علل و عوامل مؤثر در این فرآیند می‌پردازیم.

۲. علل و عوامل فروپاشی حکومت بنی اردلان

تا آغاز حکومت قاجارها حکومت محلی اردلان چندین دوره‌ی تاریخی را گذرانده بود. اردلان‌ها که ریشه‌های شکل‌گیری امارتشان به دوره‌ی ایلخانان مغول می‌رسد، (بدلیسی، ۱۳۷۹: ۸۳) نزدیک به هفت سده بر بخش‌هایی از جنوب کردستان بزرگ حکمرانی کردند. آنان در این دوران تا ظهور صفویان توانستند با تثبیت قدرت خویش، بدون فرمانبرداری رسمی از دولت‌های مرکزی، در دو سوی مرز به موقعیتی مستقل دست یابند؛ اما با ظهور شاه عباس اول صفوی و اقدام او در برچیدن بساط ملوک‌الطوایفی در ایران، اردلان‌ها به دولت مرکزی ایران پیوستند (شریف قاضی، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۳). از این زمان تحولاتی در مناسبات حکومت محلی با دولت مرکزی پدید آمد که مهم‌ترین نمود آن

گسترش دخالت‌های دربار اصفهان در امور داخلی والیان اردلان بود. با تداوم حکومت بنی‌اردلان در سراسر دوران افشاریه و زندیه، اعمال نفوذ دولت مرکزی همچنان در این امارت محلی ادامه یافت. اغتشاشات داخلی ایران پس از مرگ کریم خان زند و در آستانه‌ی ظهور قاجارها با حکومت یکی از مقتدرترین امرای اردلان به نام خسروخان بزرگ مقارن بود. فضای سیاسی این دوران و اقتدار محلی خسرو خان، عوامل بازیابی بخشی از قدرت از دست رفته و توسعه‌ی قابل توجه قلمرو جغرافیایی او به شمار می‌روند (مصنف، ۲۵۳۶: ۷۵).

در اوایل سده‌ی سیزدهم ه. ق با شروع منازعات داخلی خاندان زند و تضعیف قدرت زندیه پس از کریم خان و با برهم خوردن توازن قدرت بین آقا محمدخان و رقبای سیاسی او، قاجارها توانستند دولت تشکیل بدهند. با اعلام اطاعت خسروخان از همان اوان کار روابط حکومت محلی اردلان با قدرت نوین قاجار وارد مرحله‌ی جدیدی شد. مناسبات بین سلاطین قاجار و والیان اردلان در دوره‌ی فرزند مقتدر خسروخان بزرگ، امان‌الله خان اول (۱۲۴۰-۱۲۱۴ق.)، گسترش بیشتری یافت؛ تا جایی که در همین دوره شاهد شکل‌گیری چندین پیوند سببی بین قاجارها و بنی‌اردلان هستیم (عضدالدوله، ۱۳۶۷: ۷۸). ضعف جانشینان امان‌الله خان بزرگ علاوه بر توسعه‌ی اعمال نفوذهای دربار مرکزی، به تدریج اردلان‌ها را در سرایشی سقوط قرار داد؛ تا اینکه در زمان ناصرالدین شاه و با افزایش روزافزون قدرت وی، سلطه‌ی نفوذ سیاست متمرکز ناصری قدرت بومی محلی را به طور کامل در ساختار قدرت مرکزی ادغام کرد و به حیات سیاسی حکومت بومی اردلان‌ها پایان داد. در بررسی علل و عوامل مؤثر در ادغام و انحلال قدرت بومی و محلی اردلان در این دوره، با دو دسته علل داخلی و خارجی روبه‌رو هستیم. در ادامه به شرح دلایل داخلی و خارجی فروپاشی حکومت اردلان‌ها در عهد ناصری می‌پردازیم.

۱-۲. علل داخلی

۱-۱-۲. سیاست نادرست و بی‌تدبیری امان‌الله خان دوم در اداره‌ی امور

مناسبات خوب میان قاجارها و والیان اردلان که بر اثر همگرایی و تمایل والیان اردلان به اطاعت از خان قاجار پدید آمد و به پیوندهای خانوادگی میان این خاندان بومی حکومتگر با دربار قاجار هم منجر شد، در عهد فرمانروایی محمد شاه قاجار بهم خورد. محمد شاه قاجار که با وجود رقباي قدرتمند به موجب مفاد صلحنامه‌ی گلستان ایران و روس^۱ و با حمایت فتحعلی شاه به ولیعهدی و سپس به سلطنت رسید، همواره با انبوهی از مدعیان سلطنت و مخالفان خانگی خود مواجه بود. تحرکات نظامی عموزادگان و برخی دیگر از نزدیکانش تنها بخشی از مشکلات او بود (شمیم، ۱۳۸۴: ۱۲۶). سرکوب شدید آن‌ها و کور کردن جمع بزرگی از شاهزادگان قاجاری و تبعید آنان به تبریز و اردبیل نشان‌دهنده‌ی عزم جدی دربار قاجار برای مبارزه با هر نوع سرکشی بود. در این میانه، تمردهای مکرر رضاقلی خان اردلان که شوهرخواهر محمد شاه نیز بود، باعث نگرانی فراوان دربار قاجار نسبت به کردستان شد؛ از این رو لشکرکشی خسروخان گرچی به کردستان به دستگیری و حبس رضاقلی خان در تهران منجر شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۹۴۹؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰/۳۴۳). اغتشاش و از هم پاشیدگی بعد از مرگ محمد شاه، فرصتی ایجاد کرد تا رضاقلی خان با حمایت طرفدارانش بار دیگر به حکومت کردستان برسد (بابانی، ۱۳۷۷: ۸۲؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۰۰-۴۰۱). ناصرالدین شاه، در همان آغاز جلوس، از تفویض دوباره‌ی قدرت به اردلان‌ها در چنین شرایطی ناراضی بود؛ اما بر خلاف میل باطنی و به دلیل مشکلات داخلی حکومتش، به توصیه‌ی امیرکبیر، امان‌الله خان دوم را به جای رضاقلی خان به حکومت اردلان منصوب کرد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۴).

امان‌الله خان نیز در آغاز ورود خود به کردستان، بدون توجه به سیاست‌ها و تصمیمات شاه قاجار نسبت به حکومت اردلان‌ها، به جای جلب حمایت و پشتیبانی داخلی و تحکیم روابط خویش با اتباعش به عنوان پشتوانه‌ای برای قدرت رو به زوال حکومت اردلان، با

^۱ این معاهده در ۲۹ شوال سال ۱۲۲۸ ه. ق بین ایران و روس منعقد شد که از ادامه‌ی سلطنت در اعقاب فرزندان

عباس میرزا پشتیبانی می‌کرد (شمیم، ۱۳۸۴: ۹۱).

سیاست نادرست و بی تدبیری دست به اقداماتی زد که بارها باعث واکنش مردم و آشوب و ناامنی در ولایت شدند. اقدام او در حمایت از مبلغان مذهب شیخیه، بدون توجه به باورها و اعتقادات مذهبی مردم شهر که به اتفاق بر مذهب تسنن بودند، به خلق پرسروصداترین آشوب داخلی دوره‌ی پایانی حکومت اردلان‌ها، یعنی جنگ کاروانسرا و کشته شدن جمعی از مردم سنندج منجر شد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۰۴؛ وقایع نگار، ۱۳۸۴: ۱۳۵). به نقل از دیوان‌بینگی که مقارن سال‌های پایانی حکومت امان‌الله خان در کردستان به سر می‌برد، طی این سال‌ها «والی و عمالش، کردستان را ملک موروثی خود و کردستانی را زرخیر و برده‌ی خود ساخته و مسلط رفتار می‌کردند. آنان ملک موروثی یا مکتسبی هرکس را که می‌خواستند به دیگری می‌بخشیدند و حکم آن می‌نوشتند. آن شخص صاحب حکم تصرفات مالکانه می‌کرد در ملک آن بیچاره‌ای که با زحمت ملکی خریده یا از پدر و جد به او مستقل شده بود.» (دیوان‌بینگی، ۱۳۸۳: ۳۱-۳۲). دخل و تصرف‌های آزادانه‌ی وی و عمالش در مال و اموال مردم، سبب ایجاد بحران اقتصادی در ولایت شد؛ به طوری که بارها زبان مردم را به شکوه و شکایت نزد درباریان بر علیه او باز کرد.

ناصرالدین شاه که برای مقابله با حمایت‌های جمعی از درباریان و القائات آنان مبنی بر تداوم حکومت اردلان‌ها، در پی بهره‌گیری از فرصت‌ها بود، در سال ۱۲۷۵ ه. ق به طور غیرمنتظره و بدون اطلاع والی برای مشاهده‌ی اوضاع داخلی کردستان به این خطه سفر کرد (بابانی، ۱۳۷۷: ۸۶). وی با مشاهده‌ی نارضایتی‌های اهالی و ناامنی‌های ولایت در اثر سیاست نادرست والی و کارگزارانش، تصمیم گرفت از همین نابسامانی‌های داخلی برای حذف اردلان‌ها بهره‌جوید (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۴۳۶: ۴/۲۹۰۸)؛ لذا والی اردلان را عزل و کردستان را ضمیمه‌ی آذربایجان کرد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۵۲). حامیان امان‌الله خان که پس از فترت یکساله‌ی او در عرصه‌ی سیاست کردستان منافعشان به مخاطره افتاده بود، با آگاهی از فساد ریشه‌دار دربار قاجار و شیوه‌ی مرسوم رشوه‌گیری و رشوه‌خواری و خرید و فروش پست‌ها و مناصب حکومتی که ویژگی‌های بارز این دوره بودند (واتسن، ۱۳۵۴: ۱۹)، توانستند با تقدیم هدایا و پیشکش‌های مناسب، بار دیگر نظر دربار را جلب کنند. به قدرت رسیدن دوباره‌ی امان‌الله خان، بنی‌اردلان را به سقوط نزدیک‌تر کرد. تداوم

اعمال سیاست‌های نادرست از سوی والی اردلان بار دیگر او را در کانون توجه درباریان قرار داد. بر خلاف تصمیم قاطعانه‌ی شاه قاجار به سرنگونی بنی اردلان، بار دیگر متأثر از القائاتی مبنی بر اینکه «عزل والی کردستان و خلع حکومت از طایفه‌ی آنان میمنت ندارد» (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۲: ۳۵)، از برکناری امان‌الله خان خودداری کرد. وی برای محدود کردن قدرت والی اردلان و در ظاهر رفع ظلم از اهالی، میرزا زکی رشتی، یکی از رجال کارآمد دربار قاجار را با اختیارات نامحدود در ۱۲۸۰ ه. ق روانه‌ی کردستان اردلان کرد (بابانی، ۱۳۷۷: ۹۰). با حضور میرزا زکی در کردستان، امان‌الله خان دوم بخشی از قدرت واقعی خود را از دست داد و تنها با یدک کشیدن عنوان والی، حکومت کج دار و مریز اردلان‌ها تا پایان مرگ او در ۱۲۸۴ ادامه یافت. اعزام زکی خان رشتی از سوی شخص شاه نمایانگر عزم جدی ناصرالدین شاه برای تسلط مستقیم مرکز بر امور سیاسی قدرت محلی کردستان اردلان بود.

۲-۱-۲. نارضایتی مردم از عملکرد والیان اردلان و کارگزاران آن‌ها

گرچه حکمرانان اردلان از دوره‌ی شاه عباس اول صفوی رسماً با پرداخت مالیات خراج‌گذار مرکزی شدند، همواره تا دوره‌ی قاجار از استقلال داخلی در امور خود برخوردار بودند (مک داوول، ۱۳۸۰: ۸۵؛ احمدی، ۱۳۸۷: ۱۹۶). آن‌ها با استفاده از همین فرصت، مانند یک پادشاه در قلمرو خود رفتار می‌کردند و برای رسیدن به اهداف و خواسته‌های خود از هیچ ستمی علیه اهالی چشم‌پوشی نمی‌کردند (دیوان‌بیگی، ۱۳۸۳: ۳۲). تداوم روزافزون این رویه که از زمان امان‌الله خان بزرگ (۱۲۴۰-۱۲۱۴ ق.) باب شده بود، از مهم‌ترین عوامل فروپاشی حکومت اردلان‌ها است؛ کاری که حکومت مرکزی برای پایان بخشیدن به سلطه‌ی این حکومت بومی به‌خوبی از آن بهره‌برداری کرد.

پول‌دوستی و طمع‌ورزی‌های حریصانه‌ی امان‌الله خان اول اردلان، امان مردم را بریده بود. هزینه‌ی پروژه‌های عمرانی فراوان، از قبیل مسجد، حمام، بازار قلعه‌ی حکومتی، توسعه‌ی شهر، ایجاد بناها و عمارت‌های بزرگ و جنگ با بابان‌ها و پاشایان بغداد که همه بر دوش مردم سنگینی می‌کرد و تداوم قساوت قلبی امان‌الله خان بزرگ در ادامه‌ی این سیاست،

به تدریج فاصله‌ی حکومت اردلان را با اتباع آنان بیشتر کرد. جنگ نهرآبی روانسر که بین امان‌الله خان و پسرش محمدحسن خان در گرفت، از علل دیگر ایجاد فاصله بین او و عوام و خواص کردستان بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۹۸). امان‌الله خان در این جنگ پیروز شد و دستور داد بسیاری از جوانان و سپاهیان طرفدار محمدحسن خان را که از خانواده‌های بزرگ کردستان بودند، بکشند. او با این کار نفرت پنهان و عمیقی را نسبت به خود و حکومت اردلان در دل‌ها کاشت (همان: ۱۹۸-۱۹۹). هرچند در دوران حکومت جانشینش، خسرو خان ناکام، همه‌ی سرمایه‌ی اندوخته‌ی خان که بالغ بر بیست کرور تومان پول رایج بود، صرف دلجویی از مردم شد و با مردم‌داری خسروخان ناکام، تا اندازه‌ای رفع کدروت شد (مستوره، ۲۰۰۵: ۲۲۱-۲۲۳)، بدرفتاری خسرو خان با برادران و اقوامش و عیاشی‌ها و لهو و لعب‌های فراوان او در دوران حکومت کوتاهش، اندک‌اندک راه را برای آشکار شدن خشم نهفته‌ی رجال ناراضی باز کرد. سیر افولی اقتدار محلی خاندان اردلان، پس از مرگ زود هنگام خسرو خان سرعت بیشتری گرفت که بخشی از آن به دلیل عملکرد جانشینان خسرو خان بود؛ چنانکه آن‌ها «از معاصی و منهیات پرهیز نداشته و از افک نسا و سفک دما و مردم‌آزاری حد یقفی از برای خودشان قرار نداده و به درجه‌ای در معاصی و مناهی اصرار و اقدام کرده‌اند که از اثر این همه غفلت و بی‌خبری و از ثمر بی‌باکی و ستمگری نیز بخت و اقبال این خانواده‌ی قدیم و محترم در ظلمت انقطاع و انقراض سپری شد.» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۲۷۳). مؤلف *تحفه‌ی ناصری* در بیان وضعیت اهالی کردستان در زمان حکومت والیان اردلان در جایی دیگر می‌گوید:

مملکت کردستان در عهد ولات محترم اردلان چندان امنیت نداشته و کسی صاحب جان و مال و ملک و ناموس نبوده، قبض و بسط و عزلت و ذلت ملک و دولت و جان و ناموس رعایا و برابری در قبضه‌ی اقتدار ولات و اختیار وزیر و وکیل و مباشرین کار بوده و هر وقت به هر اسم و رسم و به هر چه میل داشته بر اهالی مملکت حواله و ابواب کرده و به تعذیب و آزار بندگان بیچاره گرفته و خودشان را معمور و ملک و رعیت را خراب کرده و به واسطه‌ی زیاده‌ی مالیات و مرسومات و تکالیف شاقه ولات و کارگزاران، غالب املاک و دهات کردستان خراب و خالی‌السکنه بوده و هیچ کس زهره و یارای آن نداشته اگر زر نقد داشته آشکار نماید ناچار در زیر خاک پنهان و خود را مفلس به خرج داده است.

خلاصه، پریشانی اهل بدبخت این مملکت از هر چه به درجه‌ی انتها رسید تا اینکه شه‌ریار رعیت پرور، ناصرالدین شاه، عازم این دیار گردیده و اوضاع کردستان را به رأی‌العین مشاهده فرموده و از تعدیات والی و وزیر به فکرهای حکیمانه و تدابیر شاهانه در اصلاح مفاسد و معایب مملکت و رعیت اقدامات لازمه به عمل آورد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲۳-۳۲۴).

یکی دیگر از دستاوردهای شاهنشاه قاجار بعد از این سفر علاوه بر عزل والی از حکومت کردستان، از بین بردن «رسم ممانعت از تصرف مالکان اراضی و املاک بود که حاکمان کردستان جاری کرده بودند» (اعتمادالسلطنه، [بی تا]: ۱۱۷). دخالت مستقیم حاکمیت مرکزی برای پایان بخشیدن به نابسامانی اوضاع داخلی و رفع نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی مردم کردستان از نمایندگان حکومت بومی، شرایط جدیدی را از نظر اجتماعی برای پایان دادن به قدرت بومی اردلان فراهم کرد. پس از این اتفاق، اهالی کردستان از هر طبقه‌ای، بارها در قالب هیئت‌ها و گروه‌های مختلف برای تظلم‌خواهی از عملکرد والیان اردلان به دربار قاجار عزیمت کردند؛ اما هر بار به دلایلی چون پرداخت رشوه‌های گزاف از سوی والیان و حمایت‌های برخی از درباریان از آنان برای هر چه محتاج‌تر کردن آن‌ها به خود، نه تنها این شکایات بی‌پاسخ می‌ماندند، بلکه گاهی معترضان، در برابر این اعتراض‌ها جان خود را از دست می‌دادند یا تبعید می‌شدند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۹۰-۱۹۱). با اینکه بیشتر این اعتراضات نتیجه‌بخش نبودند، بیانگر حقیقتی روشن هستند؛ بلوغ فکری و سیاسی جامعه‌ای تحت ظلم که با آگاهی از حقوق اجتماعی و شهروندی خود در تلاش برای استیفای آن از بالاترین مرجع قانونی، یعنی شخص شاه، بودند. این آگاهی مشروعیت اجتماعی لازم را برای نابودی قدرت اردلان‌ها فراهم کرد. تقریباً از اواخر دوره‌ی محمد شاه که اندیشه‌ی حذف اردلان‌ها از صحنه‌ی سیاست کردستان تقویت شد، به تدریج به این اعتراضات توجه شد (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۹۰). دولتمردان قاجار با توجه به این آگاهی فکری و سیاسی اهالی کردستان، آن را در مسیر سیاست‌های خود حرکت دادند و از آن به عنوان حربه‌ای مناسب علیه اردلان‌ها بهره‌برداری کردند؛ پیرو همین اعتراضات مردمی، ناصرالدین شاه مصمم شد

سرزده از کردستان و اوضاع آن دیدار کند (دیوان بیگی، ۱۳۸۳: ۳۸). به کار بردن چنین روش‌های ناپسندی از سوی ولات کردستان و گسترش نارضایتی‌های اجتماعی در شرایط اوج گیری قدرت قاجار در عهد ناصری، بهترین فرصت را در اختیار سلطان نیرومند قاجار قرار داد تا با اعزام عناصری از سوی حاکمیت مرکزی و صدور دستورهای شاهانه برای از بین بردن برخی از رسوم نادرست حکام اردلان در کردستان، مثل تصرفات مالکانه، از سویی به دلجویی عموم مردم کردستان پردازد و از سوی دیگر به حاکمیت این قدرت بومی کهنسال با ادغام و انحلال کامل آن در حکومت مرکزی خاتمه ببخشد.

۳-۱-۲. تحدید حدود و استقلال داخلی حکومت اردلان

نبود گزارش‌های دقیق و ناروشنی تاریخ اردلان در سده‌های پیش از ظهور صفویان، ما را به سکوت درباره‌ی چگونگی اداره‌ی داخلی امور حکومت محلی اردلان و نحوه‌ی تعاملات آنان با دولت‌های مرکزی مقارن آن دوران وادار می‌کند؛ اما از سده‌ی دهم ه. ق، بنا بر آنچه از بررسی منابع محلی به دست می‌آید، حکمرانان اردلان تا قبل از مطاوعت از حکومت صفویه در امور داخلی خود مستقل بودند و با این حال برای تداوم حیات سیاسی و اجتماعی و دستیابی به مطامع سیاسی کوتاه‌مدت خویش در دامنه‌های شرقی و غربی زاگرس با دولتین ایران و عثمانی مراودات و مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشتند و گاه به عنوان متحد (نه تابع) برای حفظ منافع یادشده با حمایت از یکی، در مقابل دیگری قرار می‌گرفتند (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۸۵). اردلان‌ها از زمان شاه عباس اول با پذیرش تابعیت رسمی صفویان، به پرداخت خراج سالیانه و ارائه‌ی خدمات نظامی متعهد شدند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۳۶۱). به این ترتیب استقلال آنان در حوزه‌ی سیاسی و نظامی خدشه‌دار شد و فرآیند جذب و ادغام این حکومت بومی در ساختار حکومت متمرکز صفوی آغاز شد و کردستان به عنوان بخشی از جغرافیای سیاسی دولت صفوی و یکی از ارکان ولایات مرزی ایران با امپراتوری عثمانی محسوب شد؛ با این حال در امور داخلی خود با عنوان و مرتبه‌ی سیاسی والی در دستگاه اداری صفویان تا حدودی مستقل از دربار اعمال قدرت می‌کردند.

از اواخر دوران صفویه و در پی ضعف داخلی اردلان‌ها و گسترش نفوذ حکومت مرکزی، به تدریج استقلال داخلی آنان نیز به مخاطره افتاد؛ تا جایی که دربار صفویه در مواقعی برای جذب و انحلال این حکومت محلی از حکام غیر بومی و ارسالی از سوی مرکز برای سلطه بر کردستان اردلان بهره بردند. به دنبال آشفتگی سیاسی و اقتصادی ایران در دوران افشاریه و زندیه و نابسامانی‌های کردستان، این روند همچنان تداوم یافت. مؤید این ادعا انتصاب تیمور خان آجرلوئی (۹۹-۱۰۹۳)، محمد خان گرجی (۱۶-۱۱۱۳)، حسن علی خان فرزند محمد مؤمن خان اعتمادالدوله (۱۸-۱۱۱۶)، حسین قلی خان اعتمادالدوله (۱۹-۱۱۱۸)، خسرو بیگ یساول (۲۱-۱۱۲۰)، خانه پاشا بابان (۳۶-۱۱۳۲)، علی خان بابان (۴۲-۱۱۳۶)، حاجی مولا وردی خان قاجار (۵۷-۱۱۵۶)، محمدرضا بیگ گرجی (۱۱۵۹)، سلیم پاشا بابان (۶۸-۱۱۶۷)، سلیمان پاشا بابان و علی خان (۷۸-۱۱۷۷)، خسروخان گرجی (۶۴-۱۱۶۳) و در نهایت فرهادمیرزا معتمدالدوله (۱۲۸۴) (در این مورد بنگرید به سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۶-۱۳۰، شریف قاضی، ۱۳۸۷: ۴۲؛ مستوره، ۲۰۰۵: ۱۰۹-۱۳۷؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۷، ۴۰۰، ۴۱۴ و ...) بود که نشان‌دهنده‌ی تلاش حاکمیت‌های مرکزی، از صفوی تا قاجار، برای توسعه‌ی نفوذ قدرت مرکزی در حکومت والی‌نشین کردستان است. دلیل مهم ناکامی آخرین سلاطین صفویه و سپس افشاریه و زندیه در جذب و نابودی نهایی بنی‌اردلان، با وجود گسستگی سیاسی آنان در مقاطعی از تاریخ را باید عدم اقتدار واقعی دولت مرکزی و ظهور والیانی مقتدر، از جمله خسرو خان بزرگ در میان حکام بومی اردلان دانست. بحران خلأ قدرت، پس از مرگ کریم خان زند، به تدریج به خسرو خان این فرصت را داد تا بار دیگر استقلال داخلی بنی‌اردلان را در کردستان بازگرداند (شریف قاضی، ۱۳۸۷: ۷۲-۸۴) تداوم این روند پس از خسرو خان با ظهور شخصیتی چون امان‌الله خان بزرگ رقم خورد؛ به طوری که والیان اردلان در دوره‌ی نخست حکومت قاجار، روابط خود را تا اواخر دوره‌ی محمد شاه با آنان حفظ کردند و دور از دخالت‌های دربار، به اداره‌ی قلمرو خود پرداختند. مؤید این ادعا، گزارش سرجان ملکم است که در دیدار با امان‌الله خان در سال ۱۸۱۰ میلادی، والی را کاملاً مستقل از تهران توصیف می‌کند. وی در این باره می‌گوید:

ملک والی اردلان که حدود آن به عراق و آذربایجان می‌رسد قریب به دویست میل طول دارد و معادل صد و شصت میل عرض. مالیه‌ی این ملک زیاد نیست؛ اما امرای آنجا غالباً با حشمت و سلطنت و تجمل پادشاهی می‌زیند ... از تاریخ مملکت معلوم می‌شود که حکومت این ملک زیاده بر چهارصد سال در همین خانواده بوده است و سلاطین ایران کمتر دخل و تصرف در امور داخلی‌ی کردستان توانند نمود و ... (ملکم، ۱۳۸۳: ۴۹۶).

از اواخر دوره‌ی محمد شاه، با به قدرت رسیدن والیانی ضعیف و ناتوان، بالا گرفتن نزاع‌های خانوادگی و ضعف درونی اردلان‌ها، گسترش نفوذ حکومت مرکزی و دست‌به‌دست شدن قدرت در ولایت میان حکام اردلانی و حکام غیربومی، نه تنها قدرت سیاسی والی محدود شد، بلکه با دخالت‌های مستقیم حکومت مرکزی در وصول مالیات‌ها برای نخستین‌بار قدرت مالی او نیز محدود شد (مستوره، ۲۰۰۵: ۲۵۴). اعمال نفوذ روزافزون حکومت مرکزی در عرصه‌ی سیاسی با نفوذ عنصر وابسته و کارگزاران اعزامی از مرکز و مداخله‌ی مستقیم در تنظیم و وصول مالیات و امور دیوانی، در حقیقت یکی از مؤلفه‌های اساسی اعمال قدرت را از حوزه‌ی نفوذ ولات اردلان خارج کرد و ابزارهای اعمال قدرت را از آنان گرفت و بدین شکل راه سلطه‌ی کامل قدرت مرکزی و در نهایت، راه فرآیند ادغام و انحلال کامل قدرت بومی محلی اردلان‌ها را هموار کرد. گسترش تدریجی این اعمال نفوذ دربار در ارکان سیاسی و اداری دستگاه اردلان، به تدریج استقلال داخلی آنان را در اداره‌ی امور کردستان محدود کرد. چریکف روسی پس از دیدار با امان‌الله خان دوم (غلامشاه خان)، به این نتیجه رسید که به سبب اعمال نفوذ حکومت مرکزی «او در باب حکمرانی خویش تسلط چندانی نداشت و از تهران برای وصول و ایصال مالیات اشخاصی چند معین گردیده که این باعث تخفیف شأن مشارالیه است» (چریکف، ۱۳۷۹: ۱۹۰)؛ به این ترتیب، هرچند در کشاکش قدرت محلی و مرکزی، همواره حکام بومی کردستان نظاره‌گر سقوط پی‌درپی حکومت‌های مذکور و سلاطین آن‌ها تا عصر قاجار و زمان حاکمیت قدرت ناصرالدین شاه بودند، حکومت پایدار و نیرومند ناصری این فرصت را پیدا کرد که با استفاده از همه‌ی موارد گفته‌شده و اعمال نفوذ مقتدرانه و اعمال محدودیت‌های بیشتر و مداخلات مستقیم و با تحدید بیشتر حوزه‌ی

قدرت سیاسی و مالی این حکومت پیرامونی و ادغام هر چه بیشتر آن در ساختار سیاسی و اقتصادی قدرت قاجارها، به این وضعیت پایان دهد.

۴-۱-۲. اوج‌گیری قدرت سلطان‌نشین‌های اورامان

یکی از مهم‌ترین رخداد‌های تاریخ سیاسی کردستان عهد ناصری، شورش مکرر سلاطین اورامان بود که بارها در منابع محلی و غیرمحلی این دوره درباره‌ی آن گزارش شده است. سلاطین دو اورامان (تخت و لهون) که نسب خود را به پهلوان ایرانی رستم می‌رساندند (هه و رامانی، ۱۳۸۱: ۵۷۱؛ نیکیتین، ۱۳۶۶: ۲۶۳)، به دلیل شرایط بد اقتصادی هر از گاهی از پرداخت باج و خراج سالیانه‌ی سر باز می‌زدند و همواره از دارالایاله‌ی کردستان در سنجج دعوی استقلال می‌کردند. اتحاد داخلی دو اورامان از دوره‌ی خسرو خان ناکام (شیدا، ۱۳۸۳: ۲۲۷)، درست زمانی که نخستین نشانه‌های ضعف بنی‌اردلان نمود یافت، ضربه‌ای دیگر بر پیکره‌ی حکومت رو به زوال اردلان وارد کرد. توان نظامی جنگجویان اورامی و قدرت دفاعی سرزمین آنان به دلیل شرایط کوهستانی و صعب‌العبور بودن منطقه، پشتوانه‌های اصلی این تمرّد بودند؛ به همین دلیل تا فرصتی ایجاد می‌شد، سلاطین اورامان علیه والیان اردلان سر به شورش و طغیان برمی‌داشتند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۷۸). با وجود لشکرکشی‌های مکرر والیان مذکور، هیچ‌گاه نتوانستند اورامی‌ها را سرکوب کنند یا حداقل قدرتشان را محدود کنند. «در ظرف پانزده سال چنان استقلال یافتند که دفعشان هم دیگر به سهولت مقدور نبود، لهذا والی همیشه با مدارا و مواسا با آنان رفتار می‌کرد» (بابانی، ۱۳۷۷: ۹۷). مدارا و مسامحه‌ی والی اردلان که خود نمایی از ضعف قدرت والی در برخورد با سلاطین اورامان بود، نتیجه‌ای جز تشویق آنان به تداوم نافرمانی و گسترش قلمرو نداشت؛ مسئله‌ای که به خودی خود نه تنها اوضاع داخلی بلوکات دیگر کردستان را به هرج و مرج کشانده بود، بلکه صدای بسیاری از اتباع والی شهرزور و سلیمانیه را نیز در آورده بود (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۲: پرونده ۱۱-۳) و به بحرانی آشکار در مرزهای غربی بدل شده بود.

افزایش روزافزون قدرت حکام اورامان و مراودات ایشان با حاکم نشین شهرزور و سلیمانیه، باعث بیم و وحشت دولتمردان قاجار شد که مبادا زمینه‌های دخالت عثمانی در این منطقه فراهم شود و خاک این منطقه از خاک ایران جدا شود. در شرایطی که نارضایتی‌های عمومی در سراسر کردستان به عملکرد آخرین والی به اوج خود رسیده بود، والی اردلان با عدم ارائه‌ی گزارش واقعی از نابسامانی‌های اورامان، ظن دربار را به خود بیشتر کرد (وقایع‌نگار، ۱۳۸۴: ۱۵۰). شورش سلاطین، تداوم بحران اورامان، مسئله‌ی سرکوب آن‌ها و بازگرداندن آرامش به اورامان، از دیدگاه دولتمردان قاجار ضعفی در کارنامه‌ی والی اردلان تلقی می‌شد. انتصاب حکام نواحی تحت امر فرمانروایان ایالات مهم بخشی از میراث سیاسی حکومت‌های محلی آنان بوده است؛ اما این معادله‌ی قدرت، زمانی که اقتدار دولت مرکزی و چتر سلطه‌ی آنان بیشتر از هر زمانی سایه می‌افکند، خودبه‌خود بر هم می‌خورد. در شرایطی که سلاطین اورامان دیگر اعتنایی به دارالایاله نداشتند، آشوب‌های داخلی قلمرو آنان مسئله‌ای قابل توجه برای شاهنشاه قاجار می‌شود؛ تا جایی که فرهاد میرزا معتمدالدوله در قسمتی از یک نامه که برای امیر نظام گروسی در تاریخ جمادی‌الاول ۱۲۸۶ نوشته، علت حضور خود در کردستان را این موضوع بیان کرده است و در این باره می‌گوید:

چون حکایت اورامان به میان آمد، خوب است قدری از مردمان دیونزاد و وحشیان بدنهاد آنجا بنویسیم. این طایفه‌ی شریر از برنا و پیر، خیال شوامخ از تدبیر خصومت آسوده بودند و در معنی به لطایف سخن، هدننه علی دخن داشتند تا اینکه از خیال مأیوس شده ساختن قلعه‌ی مریوان به حکم دیوان که خلاف رأی دیوان بود به میان آمد. استحکام آن مکان را مایه‌ی تزلزل ارکان دانسته. خیال رفتن قلعه و خرابی مریوان افتادن و رفتن من به آن سامان مایه‌ی تقویت آنها دانسته... (معتمدالدوله، [بی تا]: ۳-۴).

هنوز دو سال از حکومت معتمدالدوله در کردستان نگذشته بود که وی طی چندین مرحله رویارویی غیرمستقیم و مستقیم با حمایت نظامی از سوی دربار، شورش آن‌ها را سرکوب کرد (بابانی، ۱۳۷۷: ۹۸-۱۰۱). نابسامانی درونی ناشی از شورش‌های مکرر اورامان و سلاطین آنجا، هم به تضعیف قدرت اردلان‌ها در داخل قلمرو منجر شد و هم اسباب

بدینی و مداخلات بیشتر حکومت مرکزی در کردستان را فراهم کرد و از هر دو سو باعث زوال قدرت اردلان‌ها شد.

۵-۱-۲. اختلافات خانوادگی و نفاق درونی خانواده‌ی اردلان

بی‌تردید در ضعف و سقوط هر حکومتی یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار، تفرقه‌های داخلی و اختلافات خانوادگی بر سر قدرت است؛ پدیده‌ی بارزی که در مطالعه‌ی تاریخ خاندان اردلان آشکارا دیده می‌شود.

با وجود بروز اختلافات داخلی و کشمکش‌های درونی اردلان‌ها در آغاز روابطشان با قاجارها، همبستگی ظاهری حکومت آنان تا پس از وفات خسرو خان سوم اردلان (۱۲۵۰-۱۲۴۰) حفظ شد. مرگ زودهنگام والی جوان اردلان و کمی سن رضاقلی خان، فرزند و جانشین او، باعث شد که مادرش حسنی جهان خانم (والیه)، در مقام نیابت حکومت کردستان عرض اندام کند (روحانی، ۱۳۷۱: ۲۸۲). مدیریت غلط و احساسی والیه خانم در اداره‌ی امور و توطئه‌های رجال فتنه‌جو و دسیسه‌گر دیوانی که اطراف وی و فرزندانش (رضاقلی خان و امان‌الله خان دوم) را احاطه کرده بودند، بیش از هر زمان دیگر دستگاه حکومتی بنی‌اردلان را به کانون کشمکش‌های خانوادگی و دیوانی بدل کرده بود؛ عاملی که از درون به تضعیف بنیان‌های قدرت اردلان‌ها در کردستان و به نفع دربار کمک می‌کرد.

اقدامات طوبی خانم، همسر والی جوان و بی‌تجربه‌ی اردلان بر سر میراث قدرت، نه تنها رضاقلی خان و امان‌الله خان دوم (برادرش) را به بازیچه‌ای در دست دو شاهزاده خانم قجری بدل ساخته بود، بلکه سبب شکل‌گیری دسته‌بندی‌های سیاسی در دستگاه حکومت محلی شد که طرفین آن در تضعیف جایگاه رقیب و ایجاد اختلال در امور یکدیگر از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند. این دسته‌بندی‌ها پای دخالت حکام بلوکاتی، چون بلوک اورامان را در امور داخلی دارالایاله باز کرد (مستوره، ۲۰۰۵: ۲۶۳)؛ پدیده‌ای که در آن زمان تازگی داشت و بیانگر ضعف جایگاه و قدرت والی در حوزه‌ی حکومتش بود. ضعف مدیریت سیاسی در این دوران به شکل‌گیری جنگ‌های خودساخته، دست‌به‌دست

شدن قدرت میان والی و برادرش و تسلط حکام غیربومی بر سرنوشت سیاسی کردستان، تضعیف بنیان قدرت سیاسی خاندان اردلان و در نهایت تقویت اندیشه‌ی حذف حکومت اردلان در ذهن سردمداران حکومت قاجار منجر شد. برانگیختن اختلاف درونی و تحریک سران محلی علیه یکدیگر، یکی از مهم‌ترین ابعاد سیاست تمرکزگرایی قاجارها بود تا با بهره‌گیری از تفرقه‌ی درونی آن‌ها، قدرت خود را در نواحی مورد نظر با وابسته کردن عوامل حکومت محلی، آسان‌تر گسترش دهند.

۲-۲. علل خارجی

۱-۲-۲. سیاست تمرکزگرایی قاجارها

قاجارها آخرین حکمرانانی بودند که حکومت آن‌ها خاستگاه قبیله‌ای و عشیره‌ای داشت. سردمداران این حکومت از همان اوان کار، اندیشه‌ی ایجاد حکومتی یکپارچه و مستقل را در ردیف سیاست‌های داخلی خود قرار دادند. با اینکه ایجاد چنین حکومتی مستلزم رهایی از رسوم و سنن ایلیاتی بود، بریدن یکباره ممکن نبود؛ لذا رسیدن به حکومت متمرکز و دیوانی، کند و تدریجی انجام می‌شد. شرایط ویژه‌ی آن زمان ایران، شکل‌گیری دور جدیدی از روابط بین‌المللی از زمان تثبیت قدرت سلطنت قاجار و گسترش روابط و تعاملات ایران در زمینه‌های مختلف، تجربه‌های جدید در اختیار حامیان این حرکت قرار دادند و خودبه‌خود نقشی مهم در سرعت بخشیدن به این سیاست ایفا کردند (اجلالی، ۱۳۷۳: ۳۵). یکی از مهم‌ترین ابعاد این حرکت، برچیدن بساط ملوک‌الطوایفی یا حداقل تحدید حدود و قدرت آنان بود که پس از سقوط صفویان در سایه‌ی نبود حکومتی متمرکز و یکپارچه و وجود نابسامانی‌های اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، فرصت کافی برای گسترش بساط قدرت خود یافته بودند.

عدم تثبیت قدرت قاجارها و مرگ زودرس آقا محمد خان باعث شد که فتحعلی شاه در این راه از سال ۱۲۲۰ نخستین گام‌ها را بردارد. پشتوانه‌ی مهم او در این کار، حرمسرای وسیعش بود که تعدد فرزندان ذکور و اناث، ویژگی خاص آن به شمار می‌رفت. وی برای جلوگیری از حضور این پتانسیل نهفته در دربار و تبدیل شدن آن به کانون توطئه علیه

قدرت خویش، هریک از شاهزادگان را بر اساس قابلیت‌ها و توانایی‌هایشان، با قدرتی بی‌پایان روانه‌ی ایالات و ولایات مختلف می‌کرد (دورویل، ۱۳۴۸: ۱۶۸)؛ سیاستی که تحت عنوان قاجاری‌سازی ایران در نواحی مختلف، به تحدید و حذف قدرت‌های پیرامونی و بومی می‌انجامید (بهرامی، ۱۳۸۷: ۱۶۵). قاجارها در نواحی چون کردستان اردلان که قادر به توسعه‌ی نفوذ خود بدین شکل نبودند، با برقراری پیوندهای سببی شبکه‌ی وسیعی از وابستگی‌های خویشاوندی را ایجاد می‌کردند و خانواده‌ی خود را با خانواده‌های متنفذ محلی پیوند می‌دادند (احمدی، ۱۳۸۷: ۷۱). نتیجه‌ی این پیوندها، ظهور حکمرانانی جدید بود که کم‌کم زمینه‌های نفوذ دربار را در مناطقی که غیر قابل نفوذ بودند فراهم می‌کردند. در دوران محمد شاه اجرای این سیاست با تفویض قدرت به فرزندان عباس میرزا ادامه یافت (همان: ۱۹۰)؛ اما اوج تحقق این سیاست در سایه‌ی اقتدار ناصرالدین شاه و دوام سلطنت او در ایران رخ داد. رژیم استبدادی حکومت قاجار که به مرور زمان استحکام یافته بود، در این دوران به کمال خود رسید و به این ترتیب، بساط قدرت حکومت‌های کوچک و بزرگ محلی، چون اردلان‌ها، در هم پیچیده شد.

سیاست تمرکزگرایی علاوه بر برچیدن قدرت رؤسای قبایل، خوانین و حکام محلی، به عنوان یکی از پیامدهای مثبت، بنا بر ذات هر سیاستی، آثار منفی نیز داشت. یکی از مهم‌ترین پیامدهای مثبت این سیاست، تحکیم اساس و بنیان سلطنت قاجارها بود؛ زیرا شاهزادگان قاجار برای بقا و استمرار حکومت مرکزی که بقا و استمرار قدرت آنان تابع و مستلزم آن بود، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند (صلاحی، ۱۳۸۴: ۴۵).

حضور شاهزادگان در ایالات و ولایات مختلف ممکن بود به ایجاد بساط شاهانه به تقلید از دربار مرکزی منجر شود که هزینه‌های سرسام‌آور زرق و برق و تجملات شاهانه‌ی آن بر دوش اهالی بود. افزایش قدرت مالی شاهزادگان فرمانروا در ایالات مختلف به دلیل سلطه بر امکانات مادی و انسانی قلمروی خود و در اختیار داشتن تیول‌های وسیع ممکن بود گاهی به طغیان و آشوب علیه مرکز بینجامد که خود یکی دیگر از پیامدهای منفی این سیاست بود (لمبتون، ۱۳۷۷: ۱۳۳)؛ از این رو دربار، شاهزادگان قاجاری را که در حکومت‌های محلی به کار گمارده می‌شدند، به سرعت و در مدت اندک جابه‌جا می‌کرد

تا امکان یکجا ماندن و تباری با نیروهای محلی را به آنان ندهد؛ سیاستی که به خوبی نتیجه داد و اجرای آن در مورد نخبگان محلی به سبب ریشه‌داری آنان در منطقه امکان‌پذیر نبود. حل و جذب حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و یکپارچه‌سازی در عهد قاجار، زمانی یک نمونه از ترقی سیاسی در کارنامه‌ی حکومت‌داری ترکان قاجار تلقی می‌شود که معجریان آن، برنامه‌ها و سیاست‌های مناسب و جایگزین در مناطق مورد هدف را اجرا می‌کردند؛ مسئله‌ای که متأسفانه دولتمردان قاجار از آن، حداقل در مورد منطقه‌ای چون کردستان غافل ماندند و در گردونه‌ی فروش مناصب، پست‌ها و مقامات سیاسی، بدون توجه به پتانسیل‌ها و ویژگی‌های آن و بدون توجه به سلاطین، علایق و ویژگی‌های فکری، مذهبی و فرهنگی عامه‌ی مردم، در سال‌های متمادی از حکام بیگانه‌ی متعدد برای تسلط سیاسی بر آنان استفاده کردند (هادیان، ۱۳۸۹: ۱۰۸). بازتاب آثار منفی و مخرب این سیاست، به‌ویژه در اوضاع اجتماعی اتباع محلی کردستان آشکارا دیده می‌شود.

مدت سلطه‌ی سیاسی خاندان اردلان در کردستان، به دلیل آشنایی آنان با ویژگی‌های قومی، مذهبی و فرهنگی اهالی و خاصیت موروثی بودن حکومتشان طولانی بود و به‌ندرت گرفتار زدوبندهای دربار قاجار برای خرید و فروش منصب و مقام خود می‌شدند (همان)؛ اما در پی انقراض این خاندان و دست‌به‌دست شدن قدرت در میان حکام بیگانه و غیرمحلی که مرکز بدون شناخت ضرورت‌ها و مشکلات منطقه روانه‌ی کردستان می‌کرد، کم‌کم مشکلاتی به وجود آمد (همان: ۱۱۰) که مؤلف *تحفه‌ی ناصریه* با نگاهی آسیب‌شناسانه، از پیامدهای منفی این انتصاب‌ها و انعکاس آن‌ها در اوضاع اجتماعی کردستان اردلان می‌گوید:

عیب کار در اینجاست که تا حکومتی در مدت یک سال بصیرتی حاصل می‌کند و نیک و بد امورات ولایتی را می‌داند و خادم و خائن را می‌شناسد و می‌خواهد رفع مفاسد و معایب بنماید به هر وسیله معزول و احضار و حاکم نابلد و بی‌خبر به جای او منصوب و برقرار می‌شود. حاکم تازه هم تمام خیال و همت و اقدام کفایت خود را در دو فقره مصرف می‌نماید: اولاً صرفه و فایده از ولایت ببرد، ثانیاً در مدت حکمرانی او صدا و ندائی بلند نشود که اسباب ضرر و زحمت دولت و دلیل عدم کاردانی و کفایت او باشد. اشرار بدکار خارج و داخل خصوصاً صاحبان مشاغل و کارگزاران ولایتی نیز به این مطلب پی برده و

مقتضیات وقت را پیش گرفته و راه مداخل را خوب به دست آورده‌اند (سنندجی، ۱۳۷۵:

۳۲۹).

احتشام‌السلطنه به عنوان یکی از حکام متعددی که پس از سقوط اردلان نزدیک به دو سال بر کردستان حکومت داشت، در گزارشی مشابه، آثار منفی این انتقال قدرت‌ها را چنین به تصویر کشیده است:

اطاعت عمومی مردم کردستان از اوامر دولت موجب شده که ولات و حکامی که مأمور کردستان می‌شوند به هیچ چیز اهالی ابقا نکنند و از ملک و قالی و قالیچه و پول تا زن و فرزند مردم را مورد تعدی قرار دهند. رفتار حکام و فرمانروایان و فرستادگان و مأمورین دولتی در کردستان چنان آن مردم مطیع و نجیب را به ستوه آورده بود که به واسطه‌ی اعمال ناشایست و تعدیات مفرط آبرویی برای دولت و حیثیتی برای حکومت باقی نمانده بود و اهالی از هر طرف درصدد بودند برای نجات خود راهی به دست آورند و بیشتر به فکر فرار به خاک عثمانی می‌افتادند (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۴۴۰).

مضمون گزارش این افراد که از نزدیک شاهد وقایع داخلی سنندج بعد از اردلان‌ها بودند، به‌خوبی روشنگر این حقیقت است که سقوط بنی‌اردلان در درازمدت، راهکار مناسبی برای بهبود اوضاع داخلی و وضعیت اجتماعی مردم نبود و ناامنی‌ها، ضعف و آشفتگی کردستان اواخر حکومت بنی‌اردلان در اثر سیاست‌های غلط دولت مرکزی پس از فروپاشی نهایی حکومت دیرپای آنان بیشتر شد.

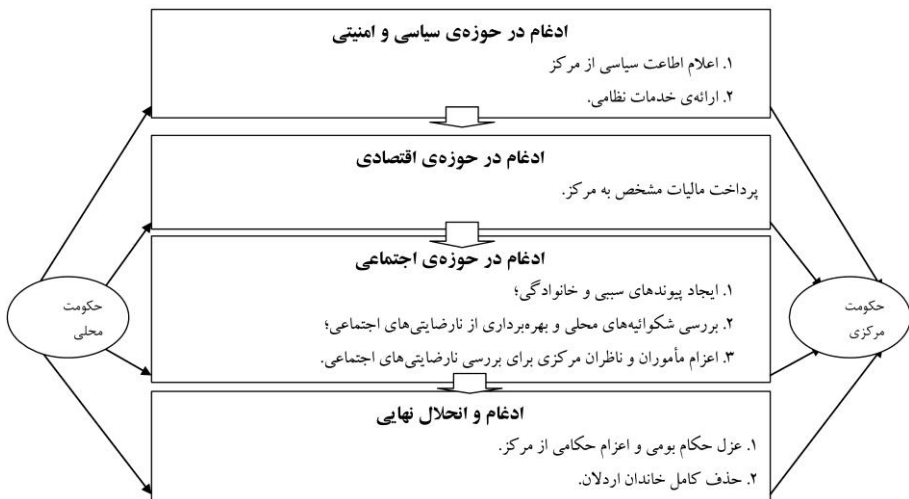
۲-۲-۲. کاهش تنش‌های تاریخی ایران و عثمانی و حذف حاکم‌نشین بابان

اردلان‌ها برای دولت مرکزی علاوه بر پرداخت مالیات و جمع‌آوری سپاه در مواقع ضرورت، به دلیل مرزبانی و پاسداری نیز اهمیت داشتند (بهرامی، ۱۳۹۰: ۵۶-۶۳؛ احمدی، ۱۳۸۷: ۱۶۸). حفاظت بخشی از مرزهای غربی در برابر عثمانی‌های فرصت‌طلب که از هیچ کوشش و کوششی برای پیگیری مطامع توسعه‌طلبانه‌ی خود چشم‌پوشی نمی‌کردند، همواره از دغدغه‌های دولت مرکزی، از صفویه تا قاجاریه بود که بخشی از آن بر عهده‌ی بنی‌اردلان در دوره‌های یادشده بود. (بهرامی، ۱۳۸۹: ۶-۲۱؛ مک داوول، ۱۳۸۰: ۸۵-۸۸). با پیوستن خاندان حکومتگر اردلان به صفویان از سده‌ی یازدهم (۱۰۲۶) به بعد، اردلان‌ها به

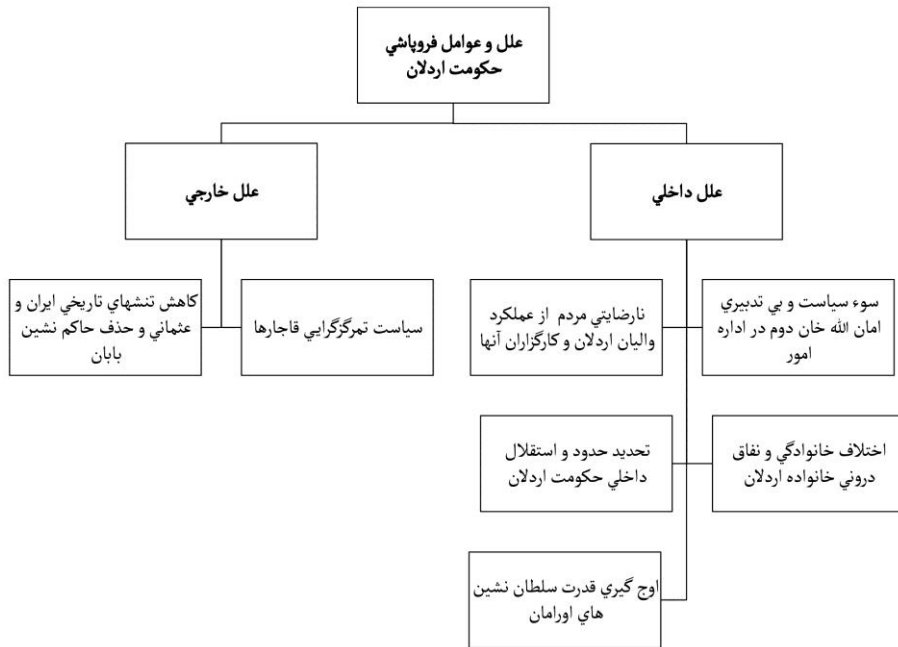
دلیل موقعیت سوق الجیشی و استراتژیکی قلمروی خود در مجاورت با ولایات شرقی امپراتوری عثمانی، کم کم به قدرتی میان این دو امپراتوری تبدیل شدند (همان). تداوم تنش های دو دولت در دوره های پس از صفویان در پی گرایش حاکمان بابان به دربار مرکزی ایران که روزگاری در اواخر سده ی هفدهم میلادی برای ایجاد توازن قوا توسط دولت عثمانی در برابر اردلان ها در شهرزور علم شده بودند، به حمایت سلاطین ایران، به ویژه قاجارها از بابان ها در اختلافات داخلی آنان با نایب السلطنه ی بغداد (عراق) منجر شد (همان؛ نیکیتین، ۱۳۶۶: ۲۵۲).

در پی برخوردهای ایران و عثمانی بر سر این مسئله در دوره ی قاجار، اهمیت حضور اردلان ها در مرزهای غربی ایران بر قاجارها نیز آشکار شد؛ اما با کاهش اختلافات طرفین از دوره ی محمد شاه قاجار و انعقاد عهدنامه ی دوم ارزنه الروم و حذف حاکم نشین بابان سه سال پس انعقاد این عهدنامه (۱۲۶۷)، دست ایران برای همیشه از دخالت در امور شهرزور و سلیمانیه کوتاه شد (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۶۹) و جایگاه و نقش اردلان ها در مرزهای غربی ایران کم اهمیت تر شد که این مسئله در انقراض آنان بی اثر نبود (بهرامی، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۱).

شکل ۱: فرآیند تدریجی مراحل ادغام حکومت محلی در حاکمیت مرکزی



شکل ۲: علل و عوامل مؤثر در زوال قدرت محلی اردلان‌ها



۳. نتیجه گیری

این بررسی را برای آشکار کردن فرآیند ادغام و انحلال حکومت بومی - محلی والی نشین کردستان بر اساس اجرای الگوی ادغام پیرامون در مرکز، بررسی علل و عوامل مؤثر در این فرآیند و چگونگی تحقق آن در عهد ناصری انجام دادیم. در بستر تحقیق نشان دادیم که زمینه‌های حکومت بومی امرای اردلان در بستر فروپاشی امپراتوری‌های بزرگ اسلامی و عصر ملوک الطوائفی پایان مغولان شکل گرفت و تا زمان صفویه به صورت امارتی مستقل درآمد. موضوع پیروی از حاکمیت مرکزی، با افزایش قدرت دولت صفویه و از عهد شاه عباس اول آغاز شد و به صورت فرآیندی در ادوار بعدی به تناسب تداوم این سیاست در حوزه‌های مختلف به ادغام ساختارهای حکومت بومی اردلان‌ها در حاکمیت مرکزی انجامید و سرانجام با فراهم آمدن شرایط لازم در عهد قاجار و به‌ویژه در عهد ناصری، به ادغام نهایی و انحلال قدرت بومی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

حاکمیت مرکزی منجر شد. همچنین نشان دادیم که چگونه حکومت خاندان اردلان با بیش از شش سده سروری بر بخش‌های عظیمی از خاک کردستان، کرمانشاه، همدان و ... و بر جای گذاشتن آثار متعددی در زمینه‌های مختلف علمی، فرهنگی، ادبی و معماری، سرانجام در نیمه‌ی دوم سده‌ی سیزدهم ه. ق بر اثر مجموعه‌ای از عوامل بیرونی و درونی به دست یکی از سلسله‌های ترک‌تبار غیرایرانی فروپاشید. گرچه در بررسی دلایل و چگونگی فروپاشی بنی‌اردلان دلایل متعددی ذکر شده است، از دیدگاه نگارندگان علت اصلی این رخداد حول یک عامل اساسی، یعنی سیاست تمرکزگرایی و تلاش دولت مرکزی برای یکپارچه‌سازی حکومت قاجاریه و ادغام قدرت‌های پیرامونی در مرکز است. بقیه‌ی عوامل بسته به بسیاری و کمی اهمیتشان در نظر دولتمردان دربار، در سرعت بخشیدن به اجرایی کردن سیاست یادشده نقش تقویت‌کننده داشتند؛ زیرا نه اعتراضات مردمی نسبت به عملکرد ولات اردلان، نه اختلافات درونی و نه گسترش نفوذ دولت مرکزی، رخدادی تازه و مخصوص این دوره نبود تا نقش اساسی و نهایی در انقراض اردلان‌ها ایفا کند؛ مسئله‌ی تازه بهره‌برداری آگاهانه‌ی دولتمردان قاجار از این مجموعه عوامل در پس نقاب سیاستی بود که حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و برچیدن بساط آنان را نشانه گرفته بود. دولت بنی‌اردلان در طول حکومت هفتصدساله‌ی خود بارها در سراشیب سقوط افتاده بود و گرچه در مقاطعی دولت مرکزی با انتصاب حکام غیربومی حکومت را از دست آنان خارج کرده بود، در بسیاری از این شرایط با انتصاب افرادی لایق چون خسرو خان بزرگ و امان‌الله خان اول، جان دوباره به کالبد بنی‌اردلان بخشید و به تداوم حکومتشان کمک کرد؛ پدیده‌ای که از دوره‌ی محمد شاه قاجار به بعد، در تاریخ سیاسی آنان جلوه‌ای نکرد و ناتوانی‌های حکام فرمانروا در کردستان از این زمان دور جدیدی از آشفتگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را بر اهالی این منطقه تحمیل کرد. با این تفاسیر و با وجود ضعف درونی بنی‌اردلان و در شرایطی که عمر حکومت آن‌ها به آخرین روزهای حیات خود نزدیک شده بود، هیچ‌یک از علل و عوامل یادشده در طی این پژوهش نمی‌تواند تصمیم نادرست شاهنشاه مقتدر قاجار را در حذف بنی‌اردلان، بدون اینکه جایگزین مناسبی برای

آن‌ها در نظر بگیرد، توجه کند؛ این انتقال قدرت در تشدید شرایط نابسامان کردستان، به‌ویژه در اوضاع اجتماعی، نقش قابل توجهی داشت.

منابع

- آرشیو اسناد وزارت امور خارجه.

- احمدی، مید. (۱۳۸۷). **قومیت و قوم‌گرایی در ایران**. چ ۷. تهران: نی.
- اردلان، اسعد. (۱۳۹۰). «فرجام اردلان». **همایش بین‌المللی اردلان‌شناسی**. سندج. آذرماه.
- اردلان، خسروبن محمدبن منوچهر (مصنف). (۲۵۳۶). **لب‌التواریخ**. تهران: کانون انتشارات خانوادگی اردلان.
- اردلان، شیرین. (۱۳۸۷). **خاندان کرد در تلاقی امپراطوری‌های ایران و عثمانی**. ترجمه‌ی مرتضی اردلان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- اردلان، مستوره. (۲۰۰۵). **تاریخ الاکراد**. با مؤخره‌ی میرزا علی‌اکبر وقایع‌نگار. ویرایش جمال احمدی آیین. اربیل: ئاراس.
- اجلالی، فرزاد. (۱۳۷۳). **بنیان‌های حکومت قاجار (نظام ایلی، سیاسی و دیوانسالاری)**. تهران: نی.
- احتشام‌السلطنه. (۱۳۶۷). **خاطرات**. به کوشش سید محمدمهدی موسوی. تهران: زوار.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۷). **مرآةالبلدان**. به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.
- [بی تا]. **المآثر والآثار**. تهران: سنایی.
- بابانی، عبدالقادر بن رستم. (۱۳۷۷). **سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان**. به کوشش محمدرئوف توکلی. چ ۲. تهران: توکلی.
- بهرامی، روح‌الله. (۱۳۸۷). **سلسله‌ی والیان لرستان**. تهران: حروفیه.
- بهرامی، روح‌الله و پرستو مظفری. (۱۳۹۰). «کارکرد، تقسیمات و ساختار تشکیلاتی والی‌نشین اردلان در عهد قاجار». **مجله‌ی پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)**. دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دوره‌ی جدید. س ۳. ش ۲ (پیاپی ۱۰). صص ۵۱-۷۲.
- (۱۳۸۹). «روابط حکام اردلان، امارت بابان و مناسبات ایران و امپراطوری عثمانی در عهد قاجار (۱۲۱۲-۱۲۶۶)». **فصلنامه‌ی علمی - ترویجی تاریخ روابط**

خارجی (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه). ش ۱۲. ش ۴۵. صص ۱-۲۴.

----- (۱۳۹۰). «روابط حکومت اردلان و قاجار در دوره‌ی زمانی

۱۲۸۴ - ۱۲۱۰ ق». همایش بین‌المللی اردلان‌شناسی. سندج. آذرماه. صص ۱-۳۳.

- چریکف. (۱۳۷۹). *سیاحتنامه‌ی چریکف*. ترجمه‌ی آبکار مسیحی. به کوشش علی‌اصغر عمران‌زاده. چ ۲. تهران: امیرکبیر.

- خورموجی، محمدجعفر. (۱۳۴۴). *حقایق الأخبار ناصری*. به کوشش حسین خدیوجم. تهران: زوار.

- دیوان بیگی، میرزا حسین. (۱۳۸۳). *خاطرات دیوان‌بیگی*. به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت. تهران: اساطیر.

- دورویل، گاسپار. (۱۳۴۸). *سفرنامه‌ی دورویل*. ترجمه‌ی جواد مجبی. چ ۲. تهران: گوتمبرگ.

- روحانی، بابا مردوخ. (۱۳۷۱). *تاریخ مشاهیر کرد*. به کوشش ماجد روحانی. چ ۳. تهران: سروش.

- سندجی، میرزا شکرالله. (۱۳۷۵). *تحفه‌ی ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*. باتصحیح، مقابله و تحشیه‌ی حشمت‌الله طیبی. چ ۲. تهران: امیرکبیر.

- شمیم، علی‌اصغر. (۱۳۸۴). *ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار*. چ ۳. تهران: زریاب.

- صلاحی، سهراب. (۱۳۸۴). *پژوهشی در تاریخ معاصر: ایران و دو جنبش در نیم قرن (۱۳۲۹ - ۱۲۸۵)*. تهران: سازمان بسیج اساتید دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی.

- قاضی ملامحمد شریف. (۱۳۸۷). *زبدۃ‌التواریخ سندجی در تاریخ کردستان*. به کوشش محمدرئوف توکلی. چ ۲. تهران: توکلی.

- گلزاری، مسعود. [بی‌تا]. *کرمانشاهان، کردستان*. چ ۱. تهران: مؤسسه‌ی انجمن آثار ملی.

- لمبتون، آ.ک.س. (۱۳۷۷). *مالک و زارع در ایران*. ترجمه‌ی منوچهر امیری. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.

- ملک، سرجان. (۱۳۸۳). *تاریخ ایران*. ترجمه‌ی میرزا اسماعیل حیرت. تهران: سنایی.

- مردوخ، شیخ محمد مردوخ کردستانی. (۱۳۷۹). *تاریخ مردوخ*. تهران: کارنگ.

- مردوخی، قاضی عبدالله (شیدا). (۱۳۸۳). **تاریخ سلاطین هورامان**. به کوشش احمد نظیری. سنندج: پرتویان.
- مک داوول، دیوید. (۱۳۸۰). **تاریخ معاصر کرد**. ترجمه‌ی ابراهیم یونسی. تهران: پانید.
- معتمدالدوله، فرهاد میرزا. [بی‌تا]. **منشآت**. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: [بی‌نا].
- نیکیتین، واسیلی. (۱۳۶۶). **کرد و کردستان**. ترجمه‌ی محمد قاضی. تهران: نیلوفر.
- واتسن. (۱۳۵۴). **تاریخ ایران در دوره‌ی قاجاریه**. ترجمه‌ی وحید مازندرانی. چ ۳. تهران: سیمرغ.
- **وقایع اتفاقیه**. (۱۳۷۳). تهران: انتشارات کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران. با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- وقایع‌نگار کردستانی، علی‌اکبر. (۱۳۸۴). **حدیقه ناصریه و مرآت‌الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان**. به کوشش محمدرفوف توکلی. چ ۲. تهران: توکلی.
- هادیان، کورش. (۱۳۸۹). **سده‌های سروری (نگاهی به تاریخ و جغرافیای اردلان)**. اصفهان: کنکاش.
- هدایت میرزا رضاقلی خان. (۱۳۳۹). **روضه‌الصفای ناصری**. ج ۱۰. تهران: کتابفروشی‌های خیام و پیروزی.
- هه ورامانی، محه مه دئه مین. (۱۳۸۱). **میژوی هه ورامان (به رگی یه کم و دووهه م)**. سنه (سنندج): ناشر مؤلف.